

روحانیت و دولت

● ارسطو خداپرست

دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه تربیت معلم تهران



■ مناسبات روحانیت و دولت در ایران معاصر (با رویکرد جامعه‌شناسی سیاسی)
■ نویسنده: آیت مظفری
■ قم، دفتر نشر معارف، چاپ اول، ۱۳۸۷، ۲۸۷ صفحه

کتاب حاضر در سه بخش تدوین شده است. بخش اول، کلیات که خود شامل دو فصل است. در این دو فصل، مبانی نظری تحقیق و مبانی فکری، ساختار و منابع قدرت روحانیت شیعه در ایران معاصر مورد بررسی قرار گرفته است. بخش دوم به رابطه‌ی روحانیت و دولت از صفویه تا پهلوی اختصاص دارد. در این بخش نویسنده می‌کوشد در سه فصل به رابطه‌ی روحانیت و دولت از صفویه تا قاجاریه، مناسبات روحانیت با دولت قاجاریه در عصر سلطنت مطلقه (پیش از مشروطه) و مناسبات روحانیت با دولت قاجاریه در عصر سلطنت مشروطه بپردازد. در بخش سوم رابطه‌ی روحانیت و دولت در عصر پهلوی و جمهوری اسلامی مورد بررسی قرار گرفته که شامل سه فصل است. در این سه فصل به رابطه‌ی روحانیت با دولت در عصر پهلوی اول (رضا شاه) و مناسبات روحانیت و دولت در عصر پهلوی دوم (محمد رضا شاه) و مناسبات روحانیت و دولت در دهه‌ی اول پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران پرداخته شده است. نویسنده در پایان هر بخش، از مطالب همان بخش جمع‌بندی و نتیجه‌گیری کرده و با ارائه کتاب‌نامه (فهرست منابع و مأخذ) کتاب را به پایان رسانده است. در ضمن، روش نگارش و تدوین مطالب کتاب به صورت تحلیلی و با رویکرد جامعه‌شناسی سیاسی است، که مطالعه تغییرات ساختار اجتماعی نهاد روحانیت و کارکردهای آن در طول تاریخ ایران معاصر از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

نویسنده در تبیین مبانی نظری تحقیق خود رابطه‌ی روحانیت و قدرت سیاسی را در دو قلمرو مهم نظری بررسی کرده است. قلمرو اول به ساختار و الگوهای تعامل بین این دو نهاد بازمی‌گردد که مباحث نظری مربوط به مناسبات دین و دولت در دنیای مسیحی غرب و بررسی این رابطه در دنیای اسلام را دربرمی‌گیرد. قلمرو دوم در ارتباط با کارکردهاست که طی آن به اعتبار دین و ساختار، این مسأله مورد توجه قرار می‌گیرد (ص ۲۹). رابطه‌ی نهاد روحانیت با دولت، میزان قدرت هر یک از آن‌ها در جامعه، تنش‌های موجود بین این دو نهاد که یکی نماینده‌ی نظام سیاسی و دیگری نماینده‌ی نهادهای مذهبی است و ساختار آن در دنیای مسیحیت تحت روابط دولت و کلیسا مورد بررسی قرار گرفته است. پس از ظهور مسیحیت هنگامی که در امپراطوری روم دین مسیحی در حال

**بررسی مناسبات روحانیت و دولت در ایران معاصر،
بدون شناخت مبانی نظری اندیشه‌ی سیاسی شیعه
امکان‌پذیر نیست. طبق مبانی فکری شیعه همان دلایل
مربوط به رسالت پیامبران الهی تداوم آن را نیز در
قالب امام اثبات می‌کند**

دنیوی در دنیای غرب، زوال اقتدار امپراطوری مرکزی منجر به پیدایش دولت - ملت‌ها شد که در آن، رهبری مقتدرانه پاپ بر کلیسای روم قابل مشاهده است (ص ۳۲). اما با شکل‌گیری نهضت پروتستان به رهبری مارتین لوتر در آلمان و سپس گسترش آن در اروپا ساختار روحانیت مسیحی دگرگون شد.

این امر به پیدایش کلیساهای ملی کمک کرد و وحدت مذهبی اروپا را از بین برد. هرچند تعصبات مذهبی در قرن هفدهم تا حدودی کاهش یافت، اما موجودیت‌های مذهبی - ملی در اروپا تا قرن هجدهم دست نخورده باقی ماند تا این که انقلاب کبیر فرانسه این نظم را تغییر داد. در طی این قرن، تساهل و تسامح مذهبی گسترده شد و روند سکولاریسم در اروپای غربی شکل گرفت. در قرون بعدی کلیسا رسماً از دخالت در امور سیاسی بازماند و مذهب از سیاست تفکیک شد. از طرف دیگر در ایالات متحده آمریکا نیز که ملتی جدید بود، جدایی کلیسا از دولت صورت گرفت (ص ۳۳). در مجموع، مناسبات دولت و کلیسا در سنت غربی الگوهای متفاوتی را به‌عنوان چارچوب فهم روابط بین دولت و روحانیت در اختیار قرار می‌دهند که عبارتند از: ۱- دین‌سالاری یا حکومت الهی که در آن بالاترین مرجع دینی یا روحانی جامعه، هم‌زمان متولی امور سیاسی نیز به‌شمار می‌آید و سیاست به مثابه‌ی ابزاری برای تحقق آرمان‌های دینی محسوب می‌شود. ۲- روحانی سالاری که در آن، روحانیون و متولیان امور دینی به بر دستگاه سیاسی جامعه سلطه دارند. ۳- قیصر و پاپیسم که در این نظام سیاسی، رئیس دولت در واقع رئیس کلیسا یا مذهب نیز به‌شمار می‌آید. ۴- اراستیان‌یسم که در این الگو، دولت بر کلیسا و امور آن حاکم و مسلط است. ۵- سکولاریسم که این الگو برخلاف مدل‌های پیشین، حاکی از تمایز و جدایی یا به تعبیری تضاد بین دین و دولت است (صص ۳۴-۳۶).

نویسنده در ادامه به بررسی روابط و مناسبات دین و دولت در دنیای اسلام پرداخته است. اسلام به دلیل آمیختگی‌اش با سیاست در مقایسه با مسیحیت، دینی کاملاً متفاوت است (ص ۳۷). سیاست در کشورهای مسلمان، اسلامی است چرا که اسلام ذاتاً یک دین سیاسی است. همچنین اسلام آسان‌ترین و بهترین معانی را برای تنظیم احساسات و

رشد بود، کلیساهای آن مورد تعدی و قتل و غارت قرار گرفت، تا این که در حدود سال ۳۱۳ م به فرمان میلان که طی آن از طرف کنستانتین، مسیحیت به‌عنوان دین رسمی امپراطوری روم پذیرفته شد، مسیحیان حقوق مذهبی خود را تحت امپراطوری بازیافتند و کلیسا با هویتی مستقل مورد شناسایی قرار گرفت. بدین ترتیب، سلسله‌مراتب کلیسایی که از قرون اولیه برقرار شده بود خارج از حوزه‌ی سیاست به حیات خود ادامه داد. بر این اساس، تلاقی امپراطوری روم با مذهب در عمل، مبین جدایی بین دین و دولت بود (ص ۳۰). در شرق به مرکزیت قسطنطنیه (استانبول فعلی) نیز مسیحیان پیرو دولت بودند و کلیسا نیز از امپراطور حمایت می‌کرد (صص ۳۰ و ۳۱). در سیر تحول روابط بین ساختارهای روحانی و



استقبال مردم از امام خمینی به هنگام حضور در مدرسه فیضیه قم در روز عاشورای سال ۱۳۴۲

رضاخان هرچند در غائله‌ی جمهوری خواهی و ماجراهای پیش از رسیدن به سلطنت ناچار به حمایت ظاهری از علما و نهاد روحانیت شد، اما در طول سلطنت خود بارها با علما درگیر شد و در راستای اقدامات ضداسلامی خود نزدیک به بیست سال با نهاد روحانیت شدیداً برخورد و حتی مبارزه کرد

روحانیت و دولت

ولی زمان باشد در غیر این صورت، هر نوع حاکمیتی نامشروع است. از آنجا که طبق اعتقاد شیعه امام دوازدهم (عج) در غیبت به سر می‌برد هر نوع حکومتی که در عصر غیبت تشکیل شود در صورتی که مأذون به اذن آن امام معصوم نباشد نامشروع است (ص ۵۵). این اعتقاد در یک جامعه‌ی شیعی آنچنان مستحکم است که ویلم فلور بر حضور این اعتقاد در عصر قاجار تأکید می‌کند. تمکین و اطاعت مردم از مجتهدان از یک سو به دلیل پیروزی عقل در مبارزه‌ی عالمان اصولی با عالمان اخباری در اواخر دوره‌ی زند و اوایل دوره‌ی قاجار و از سوی دیگر به دنبال تعمیم اندیشه‌ی امامت در دوره‌ی غیبت کبری در قالب «ولایت فقها» بوده است. این نهضت عقل‌گرایی اصولیان و مبانی فکری - فقهی آنان موجب تقویت پذیرش اقتدار مجتهدان از سوی توده‌های مردم و دولتمردان شد (صص ۵۵ و ۵۶). مقایسه‌ی دیدگاه‌های اصولی‌گری با دیدگاه‌های عقل‌ستیز اخباری‌گری و ناتوانی اخباریان در پاسخ‌گویی به بسیاری از مسائل و حوادث جدید، بیان‌گر تحول سرنوشت‌سازی است که با پیروزی اصولیان در جامعه‌ی شیعی ایران در اوایل عصر قاجار به وجود آمد (ص ۵۶). نکته‌ی مهم در این باره، تحولی است که در سطح اندیشه‌ی سیاسی شیعه به وجود می‌آید و نظریه‌ی «ولایت گسترده و عام فقیه» با تلاش فقهایی همچون ملا احمد نراقی با کتاب «عوائد الایام» و شیخ محمدحسن نجفی با کتاب «جواهر الکلام» احیا می‌شود. اما نظریه‌ی «ولایت فقیه» در این دوره ایفاگر نقش نیست، بلکه نظریه حاکم و عمده در کنار نظریه‌ی ظل‌اللهمی، «سلطنت مأذون به اذن امام» است که این نظریه به‌ویژه در عصر فتحعلی شاه قاجار در جنگ با روس‌ها به دنبال اعطای اذن جهاد توسط شیخ جعفر کاشف الغطاء به فتحعلی شاه تجلی می‌یابد. بعدها عالم بزرگی همچون آیت‌الله نائینی با تأیید دو تن از مراجع عصر یعنی آیت‌الله آخوند خراسانی و آیت‌الله شیخ عبدالله مازندرانی، مبانی اسلامی و شیعی مشروطیت را در کتاب «تنبیه الامة و تنزیه المله» تدوین می‌کند اما نهایتاً باید گفت همه‌ی نظریات طرح شده در عصر قاجار بر «غصبی بودن حکومت غیر معصوم» استوار بوده و همواره مجتهدان بزرگ این عصر مانند میرزای قمی، ملا احمد نراقی و شیخ جعفر کاشف الغطاء بر اولی الامر نبودن پادشاه قاجار - با وجود

تقاضاهای سیاسی به دست می‌دهد. روحانیان در کشورهای اسلامی به دلیل داعیه‌های سیاسی اجتماعی دین، وجود ظرفیت تعبیر و تفسیرپذیری آیات و روایات و سیره‌ی بزرگان دین، وجود سیره و عمل سیاسی بزرگان دین، دارا بودن نهادهای مذهبی و تشکلهای دینی سازمان یافته و موقعیت ممتاز و تاریخی آنها در کشورهای مسلمان به‌عنوان نیروی اجتماعی قوی در سیاست دخالت بیشتری داشته‌اند و دارند (صص ۳۸ و ۳۹). پس شاخص اسلام، یکی پنداشتن «قدرت» و «قانون» [شرع] است و قدرت وقتی مشروع است که با قانون الهی مطابق باشد از این رو هیچ وکالت و وساطتی نیز پذیرفته نیست. در این صورت، اندیشه‌ی وساطت کلیسا یا اندیشه‌ی ایجاد جامعه‌ای مذهبی بر پایه‌ی سلسله مراتب سازمان یافته، اندیشه‌ای بی‌اساس تلقی می‌شود (ص ۳۹). در مجموع، به دلیل ویژگی‌های خاص جهان اسلام یعنی تفکیک‌ناپذیری ساختارهای روحانی و دنیوی از یک سو و اثرپذیری شدید از دنیای غرب پس از ورود مدرنیته از سوی دیگر، مناسبات دین و سیاست یا روحانیان و دولت را باید در چارچوب الگوهایی نظیر دولت دینی پیامبر اکرم (ص)، خلافت [خلافت خلفای راشدین - خلافت اموی - خلافت عباسی و خلافت عثمانی که خلافت اموی و عباسی مشابه سلطنت و خلافت عثمانی در واقع سلطنت بود]، امامت [امامت ائمه شیعه]، نظام سلطنت [پادشاهی]، نظام سکولار و بالاخره حکومت جمهوری اسلامی مورد توجه قرار داد (صص ۴۲-۴۸). براین اساس کارکردهای روحانیت به اعتبار دین و مذهب [کارکردهای دینی و مذهبی] و به اعتبار سازمان [کارکردهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی]، قابل مطالعه است (صص ۴۹-۵۱).

بررسی مناسبات روحانیت و دولت در ایران معاصر، بدون شناخت مبانی نظری اندیشه‌ی سیاسی شیعه امکان‌پذیر نیست. طبق مبانی فکری شیعه همان دلایل مربوط به رسالت پیامبران الهی تداوم آن را نیز در قالب امام اثبات می‌کند. بر این اساس، حکومت یکی از شئون امامت است که در کنار دو شأن دیگر یعنی مرجعیت علمی امام و ولایت معنوی او قرار دارد (ص ۵۴). بنابراین طبق نظریه‌ی امامت به جز حاکم معصوم هیچ حاکم دیگری مشروعیت ندارد و هر نوع تصرف در امور جامعه و تحول در آن، هنگامی مورد قبول و مشروع است که مورد تأیید امام یا

دوران صفویه از نقاط عطف و بارز تاریخ ایران بعد از اسلام است چرا که در آن، شاهد ارتقا و استقرار مذهب شیعه به عنوان مذهب رسمی کشور در قرن دهم هجری هستیم

احیای نظریه‌ی ولایت فقیه توسط حضرت امام خمینی (ره) بود (ص ۵۸). حضرت امام (ره) با بیان این که اصل رژیم سلطنتی بی‌ربط، کهنه و ارتجاعی است و ضمن نامشروع خواندن نظام سلطنت در عصر پهلوی دوم با احیا و تبیین نظریه‌ی «ولایت فقیه» گفتمان جدیدی را در سطح اندیشه‌ی سیاسی شیعه مطرح کرد که در نهایت به پارادایم حاکم تبدیل شد (صص ۵۸ و ۵۹). با این همه در ساختار اجتماعی نهاد روحانیت که از دوره‌ی قاجار باقی مانده بود چهار جریان متمایز وجود داشت: ۱- روحانیت طرفدار حکومت اسلامی ۲- روحانیت طرفدار سازگاری اسلام و مشروطیت، و اسلام و دموکراسی ۳- روحانیت سکولار که به جدایی دین از سیاست اعتقاد داشتند. ۴- روحانیت درباری و طرفدار نظام سلطنت این چهار جریان، متناسب با ویژگی‌های شخصی، نوع برداشت از ساختار حکومت و کارکردهای آن و تهدیدهایی که دین و کشور را در معرض خطر قرار می‌داد سیاست‌های متفاوتی پیش گرفته بودند مانند مخالفت و مقاومت، انزوا و کناره‌گیری، مماشات و میانه‌روی و نیز همکاری با حاکمیت و درباری بودن (ص ۷۴). این رفتارها و سیاست‌های متفاوت روحانیت، نحوه مناسبات این نهاد با دولت را تعیین می‌کرد. به دنبال ایجاد تحولاتی در روحانیت شیعه که با غلبه‌ی نهایی اصولیون بر اخباریون حاصل شد، منابع مهمی از قدرت در اختیار روحانیون قرار گرفت و با استفاده از همین منابع قدرت اعم از مکتب و ایدئولوژی اسلام، سازمان و تشیکلات منسجم سیاسی - اجتماعی، نهاد مرجعیت تقلید شیعه، استقلال در زمینه‌های گوناگون و از جمله استقلال مالی، شخصیت کاریزماتیک رهبران روحانیت شیعه به‌ویژه مراجع و علمای بزرگ، مردمی بودن روحانیت شیعه، اندیشه‌ی مهدویت در شیعه و بالأخره مرجعیت قرآن و سنت و پتانسیل تفسیرپذیری آن بود که آن‌ها در مقایسه با سایر قشرهای اجتماعی، با همکاری مردم توانستند انقلابی سیاسی - اجتماعی را به رهبری مرجع عالی‌قدر و شجاع شیعه حضرت امام خمینی (ره) پی‌ریزی نمایند (صص ۷۶-۸۴). نویسنده در بخش دوم کتاب حاضر، رابطه‌ی روحانیت و دولت از صفویه تا پهلوی را مورد بررسی و بحث قرار داده است. دوران صفویه (۱۹۰۷-۱۱۳۵ ق) از نقاط عطف و بارز تاریخ ایران بعد از اسلام است چرا که در آن، شاهد ارتقا و استقرار مذهب شیعه

همکاری با وی - تأکید می‌کردند (ص ۵۷).

اندیشه‌ی سیاسی روحانیت شیعه در عصر مشروطه با نیازها و مفاهیم جدیدی مانند قانون، آزادی، برابری، پارلمان و مردم مواجه شد که روحانیت شیعه تا حد امکان با خواسته‌های مشروع مردم مسلمان ایران همراهی کرد. اما مقارن تحول سلطنت از قاجار به پهلوی، اندیشه‌ی جمهوری‌خواهی مطرح شد که علما با توجه به اقدامات ضداسلامی جمهوری‌خواهان در ترکیه با آن به مخالفت برخاستند. در چنین شرایطی با وجود حاکمیت گفتمان امامت، اصل سلطنت هنوز امری پذیرفته شده بود و مشروعیت آن به‌طور جدی مورد پرسش قرار نگرفت. اما تغییر مهمی که در دوره‌ی پهلوی در سطح اندیشه‌ی سیاسی شیعه رخ داد



آیه الله سیدحسین مدرس

رسمی شدن مذهب تشیع دوازده امامی و
درآمیختگی عملی ایران و تشیع در یک قالب مذهبی
- ملی، تثبیت روندی است که شرایط آن طی قرن‌ها
فراهم شده بود

روحانیت و دولت

نظیر سیدمحمد موسوی عاملی معروف به صاحب مدارک و شیخ حسن بن شیخ زین‌الدین معروف به صاحب معالم که از فقهای بزرگ شیعه در جبل عامل بودند حتی حاضر نمی‌شدند با پادشاهان صفوی دیدار کنند (ص ۹۱). البته آن دسته از علمایی که به شاهان صفوی نزدیک شده و از نفوذ و اقتدار در دستگاه حاکمیت برخوردار بودند

و نیز هیچ‌گاه به صراحت، حکومت صفویه را حکومتی شرعی اعلام نکردند بلکه از این موقعیت برای تثبیت تشیع استفاده کردند (ص ۹۲). در یک بررسی اجمالی درباره‌ی رابطه علما و دولت در عصر صفوی می‌توان گفت نفوذ روحانیون در دربار صفوی از دوره‌ی شاه اسماعیل اول تا اوایل دوره‌ی شاه عباس اول بسیار زیاد است اما پس از آن تا زمان شاه سلیمان به تدریج از قدرت و نفوذشان کاسته می‌شود تا این‌که در زمان شاه سلطان حسین بار دیگر نفوذشان رو به فزونی می‌گذارد. در مجموع قدرت و اعتبار علما در عصر صفویه در مقایسه با دوره‌های قبل به شدت افزایش می‌یابد. در دوره‌ی

صفویه بخشی از قدرت سیاسی با پشتوانه مالی لازم از طرف دولت به روحانیت شیعه واگذار شد که سازمان اوقات از آن جمله است. ضمناً نهاد دینی هیچ‌گاه در مقابل نهاد حکومت قرار نگرفت و درکی متقابل میان آن دو برقرار بود. روحانیت شیعه نیز در نظام سلطنتی صفویه کارکردهای مهمی برای این نظام و جامعه‌ی آن روز از خود بر جای نهاد وحدت اجتماعی را تضمین، و از نظم سیاسی مذهبی حمایت کرد (صص ۹۲-۹۴). مهم‌ترین تحول سقوط صفویه گسسته شدن پیوند روحانیت با دولت بود. افغان‌ها در یک دوره‌ی کوتاه و سپس نادر شاه افشار کوشیدند مذهب شیعه را از قلمرو دولت دور نگاه دارند و آن‌را از حالت ملی خارج سازند. بدین ترتیب، مذهب تشیع در ایران سلسله حامی خود را از دست داد. نادر شاه ابتدا به نام سلسله‌ی صفویه عمل می‌کرد اما پس از تاج‌گذاری

به‌عنوان مذهب رسمی کشور در قرن دهم هجری هستیم. رسمی شدن مذهب تشیع دوازده امامی و درآمیختگی عملی ایران و تشیع در یک قالب مذهبی - ملی، تثبیت روندی است که شرایط آن طی قرن‌ها فراهم شده بود (ص ۸۷). به هر حال، نزدیک شدن دولت و روحانیت در عصر



صفویه و یا نزدیک شدن شاهان صفوی به تشیع بیان‌گر این است که شاهان صفویه به خوبی و به درستی تشخیص داده بودند که بایستی از مذهب شیعه برای مقابله با تهدیدات داخلی و خارجی و در ملت‌سازی و یا دولت‌سازی و تأمین امنیت بهره‌گیرند. از طرف دیگر در جامعه‌ی آن روز ایران، دو نیروی مذهبی تصوف و تشیع به‌عنوان نیروی اجتماعی قدرتمندی مطرح بودند که شاه صفوی در بین آنان قرار داشت. از همین‌رو گرایش او به هر سو می‌توانست کفهی ترازوی قدرت را به نفع آن گروه تقویت نماید. در چالش ایجاد شده سرانجام شاه به تشیع امامی گرایش یافت و قدرت تصوف به دلایل دینی و

سیاسی رو به کاهش نهاد و این مهم‌ترین علت نزدیک شدن روحانیت شیعه به دولت صفویه بود (صص ۸۷-۸۹). با پیروزی تشیع در مقابل تصوف، ساختار دولت ملی ایران در عصر صفویه بر سه رکن اساسی حکومت، ایل و روحانیت استوار شد (ص ۸۹). بدین ترتیب روحانیت شیعه نیز برای مقابله با علمای سنی داخل و خارج (ساکن عثمانی) به دولت صفوی نزدیک شد (ص ۹۰). شایان ذکر است که در نوع تعامل روحانیون شیعه با دولت صفویه دو استراتژی وجود داشت که سیاست غالب همان «نزدیکی و همکاری» بود اما برخی از علمای شیعه نیز از نزدیک شدن به دولت پرهیز داشتند. علمایی همچون محقق ثانی (کرکی)، مقدس اردبیلی، شیخ بهایی، میرداماد و علامه مجلسی افزون بر تدوین رساله‌ها و تألیفات، از نیروهای مؤثر در تثبیت نظام حکومتی بودند اما عده‌ای از علما



مبارزه‌های جدی و طولانی با حاکمیت تشیع آغاز کرد. برخی این اقدام نادر را گام مهمی در راه تفاهم سنی و شیعه قلمداد کرده‌اند و پاره‌ای نیز انگیزه‌های سیاسی نادر از جمله جلب توجه عثمانی‌ها را در این زمینه مهم می‌دانند. در دوره‌ی نادرشاه برخی از علما با تمسک به اصل تقیه سکوت اختیار کرده و برخی دیگر از علما و روحانیون به عتبات عالیات مهاجرت کردند اما هیچ‌یک از علما مطلبی در حمایت از اقدامات نادر ننوشتند و این وضعیت باعث کاهش چشمگیر قدرت روحانیون شیعه در مقایسه با دوره‌ی صفویه شد به‌طوری که نادرشاه بیشتر اختیارات علمای شیعه مانند اوقاف را از آن‌ها گرفت (صص ۹۴-۹۶). مدعی بزرگ کسب قدرت در ایران پس از نادرشاه، کریم خان زند بود که با درک صحیح خویش از نقش مذهب تشیع در جامعه‌ی ایران درصدد احیای مذهب شیعه به‌عنوان مذهب رسمی کشور برآمد و برخلاف حکومت نادر، کارکردهای حکومت خود را در راستای تقویت شیعه جهت داد اما در شرایطی که قدرت روحانیت شیعه به علت اقدامات غلط نادر شاه کاهش یافته، انسجام این نهاد فرو ریخته و تشکیلات مربوط به آن دچار تحول اساسی شده بود، اقدامات کریم‌خان و حکومت زندیه در ترمیم و آمیختگی مجدد دین و دولت در سطح ملی برای بهبود روابط و مناسبات روحانیت و دولت کافی نبود (ص ۹۷).

تأسیس سلسله‌ی قاجار توسط آغا محمدخان قاجار در سال ۱۲۱۰ ق نقطه‌ی عطفی در مناسبات روحانیت و دولت به‌شمار می‌رود. آغا محمدخان به‌هنگام تاج‌گذاری با نپذیرفتن تاج نادر شاه دستور داد شمشیر شاه اسماعیل اول صفوی را به حضورش بیاورند سپس آن‌را به کمر بست و با این حرکت نمادین اعلام کرد سلطنت و شمشیرش در خدمت به تشیع قرار خواهد داشت (ص ۱۰۲). بی‌شک یکی از نمودها و کارکردهای حکومت قاجار در خدمت به تشیع، احترام و اکرام نسبت به علما و روحانیون بود که در آن روزگار قطبی نیرومند محسوب می‌شدند. آغا محمدخان درصدد برآمد از قدرت روحانیت شیعه برای تثبیت حکومت خود استفاده کند از این‌رو به علما بسیار احترام می‌گذاشت و سعی داشت حمایت آن‌ها را جلب کند (صص ۱۰۵ و ۱۰۶). از سوی دیگر، روحانیون که برای تحقق وظیفه‌ی دینی خود به حمایت دولت نیاز داشتند به دولت نزدیک شدند (ص ۱۰۸). جانشین آغا محمدخان، برادرزاده‌اش فتحعلی شاه بود که او نیز با علمای شیعه روابط حسنه‌ای داشت. فتحعلی شاه

برای مقابله با تهدیدات عوامل داخلی و خارجی بالأخص در جنگ‌های ایران و روس به حمایت علما نیازمند بود. بنابراین از قدرت مذهب و روحانیت شیعه و فتوای جهادیه علما در این جنگ‌ها بسیار بهره برد. در زمان فتحعلی شاه روحانیت شیعه از نفوذ و اقتدار بالایی برخوردار بود. در همین زمان، گفتمان «سلطنت مأذون به اذن امام» توسط ملااحمد نراقی شکل گرفت که شأن از عدم مشروعیت سلطنت شاه بدون اجازه‌ی علمای شیعه داشت (صص ۱۱۰-۱۲۲).

پس از فتحعلی شاه، محمد شاه قاجار به جای او نشست. گرایش‌های صوفیانه‌ی شاه جدید در پرتو دیدگاه‌های صدراعظمش حاج میرزا آقاسی که موجب نگرانی جدی علمای شیعه بود باعث شد شاه و حاج میرزا آقاسی به علمای سنتی کمتر توجه داشته باشند. در واقع شاه و صدراعظم درصدد بودند از قدرت و نفوذ علما بکاهند. در چنین شرایطی انتظار رابطه‌ی حسنه

در دوره‌ی صفویه بخشی از قدرت سیاسی با پشتوانه مالی لازم از طرف دولت به روحانیت شیعه واگذار شد که سازمان اوقات از آن جمله است. ضمناً نهاد دینی هیچ‌گاه در مقابل نهاد حکومت قرار نگرفت و درکی متقابل میان آن دو برقرار بود

روحانیت و دولت

به‌طور کلی در دوره‌ی ناصری بر نفوذ و پایگاه
 علما و منزلت اجتماعی آنان به‌طور وسیعی افزوده
 شد و همچنین دستگاه مرجعیت به همت شیخ
 انصاری تقویت شد و مسأله‌ی تقلید از «مرجع
 اعلی» توسعه یافت

روحانیت و دولت

مشروطه‌ی غرب‌گرا ترجیح می‌دادند نزدیک شد اما از سوی دیگر، بخش عظیمی از روحانیت ضد استبداد و مشروطه‌خواه از شاه دوری می‌کرد. این دوره یکی از دوران پرتنش و چالش برانگیز در روابط و مناسبات روحانیت و دولت محسوب می‌شود (صص ۱۷۷-۱۸۰). احمد شاه قاجار سعی در بهبود روابط با علما داشت و هر چند در این راه گام‌هایی هم برداشت اما دوران انحطاط و زوال قاجاریه فرا رسیده بود. حمایت برخی از علما و روحانیون نظیر شهید سید حسن مدرس از حکومت قاجار نیز نتوانست مانع از قدرت‌گیری رضاخان شود (صص ۱۸۹-۲۰۰).

رضاخان هر چند در غائله‌ی جمهوری‌خواهی و ماجراهای پیش از رسیدن به سلطنت ناچار به حمایت ظاهری از علما و نهاد روحانیت شد، اما در طول سلطنت خود بارها با علما درگیر شد و در راستای اقدامات ضداسلامی خود نزدیک به بیست سال با نهاد روحانیت شدیداً برخورد و حتی مبارزه کرد. ترویج فرهنگ غرب، تلاش‌های باستان‌گرایانه‌ی مغایر با اسلام و تعالیم عالی‌ه‌ی اسلامی و تشویق روحیه‌ی ناسیونالیستی و ملی‌گرایی در سطح بالا در کنار اقداماتی مثل کشف حجاب از جمله برنامه‌های رضا شاه برای تضعیف روحانیت بود. او حتی عده‌ی اندک و انگشت‌شماری از روحانیون را مجبور به همراهی با حکومت خود کرد (صص ۲۲۷-۲۳۸). برنامه‌های رضاشاه و اقدامات او توسط پسرش محمدرضا پهلوی در دوره‌ی پهلوی دوم نیز پیگیری شد و با شدت بیشتری ادامه یافت.

در این دوره نیز فرهنگ غرب‌گرایی و غرب‌زدگی شکل تازه و گسترده‌تری به خود گرفت و رژیم پهلوی با ترویج فساد و بی‌بند و باری عملاً با اسلام و روحانیت مبارزه کرد. اگر چه چند روحانی درباری با حکومت پهلوی سازش و همراهی می‌کردند اما از سال ۱۳۴۱ شمسی روحانیت اصل و انقلابی شیعه به رهبری حضرت امام خمینی (ره) مبارزه طولانی و ریشه‌داری را با رژیم شاه آغاز کرد و اصل سلطنت را امری کهنه، واپس‌گرا، ارتجاعی، غیر قانونی، نامشروع و غصبی دانست (صص ۲۳۹-۲۶۷). اما همان‌طور که نویسنده بارها اشاره کرده این مبارزان طولانی روحانیت بالأخره نتیجه داد و حضرت امام (ره) با تشکیل حکومت اسلامی، اصل «ولایت فقیه» را احیا کردند.

بین روحانیت و دولت همچون دوره‌ی فتحعلی شاه، بی‌اساس بود. اما خط‌اندیشه‌ها و تفکرات انحرافی و ضرورت جلوگیری از نفوذ فرقه‌ی شیخیه و بابی‌ها در دولت و نیز لزوم حمایت روحانیت شیعه از حکومت قاجار در برابر تهدیدات عوامل داخلی و خارجی باعث شد شاه ناچار شد روابط دوستانه خود را با علمای بزرگی نظیر سید محمدباقر شفتی که از دوره‌ی فتحعلی شاه بر جای مانده بودند به ظاهر حفظ نماید (صص ۱۲۵-۱۲۸).

در دوره‌ی سلطنت ناصرالدین شاه قاجار نیز هر چند مبارزه‌ی شدید و بی‌وقفه علیه بابی‌ها و بهائیت زمینه‌ای برای نزدیک شدن دولت به علما بود با این همه ناصرالدین شاه سیاست محدودسازی قدرت علما را دنبال می‌کرد اما کارکردهای سیاسی، اجتماعی، حقوقی و فرهنگی علمای شیعه و پایگاه و نفوذشان در بین توده‌های مردم بالأخص در جریاناتی مانند لغو امتیاز رویتر و تحریم تنباکو (واقعه‌ی رژی) به شاه ثابت کرد که در پیش‌برد سیاست خود باید بسیار محتاط باشد (صص ۱۳۲-۱۴۰). در چنین شرایطی فتوای تحریم تنباکو نقطه‌ی عطف و بارز اقتدار روحانیت شیعه و آشکارکننده‌ی قدرت نهاد روحانیت به حساب می‌آید. به‌طور کلی در دوره‌ی ناصری بر نفوذ و پایگاه علما و منزلت اجتماعی آنان به‌طور وسیعی افزوده شد و همچنین دستگاه مرجعیت به همت شیخ انصاری تقویت شد و مسأله‌ی تقلید از «مرجع اعلی» توسعه یافت (ص ۱۴۱). در زمان مظفرالدین شاه قاجار در مناسبات دولت و روحانیت شاهد افزایش تقابل بین آن دو هستیم. اگر ویژگی‌های فردی و شخصیتی مظفرالدین شاه او را به علما نزدیک می‌کرد، در عوض عملکرد و ساختار حکومت استبدادی‌اش عاملی اساسی برای عدم همکاری و تعامل بین روحانیت و دولت به حساب می‌آمد اما در جریان انقلاب مشروطه شاه به ناچار در مقابل خواست علما و روشنفکران به اصلاحات بنیادی تن در داد. البته خواست علما و روحانیون در این دوره، انعکاس خواست مردم بود (صص ۱۶۵-۱۷۶).

در دوره‌ی سلطنت محمدعلی شاه قاجار اوضاع به شکل دیگری نمود داشت چرا که برای اجرای اصل متمم قانون اساسی نهاد روحانیت تلاش زیادی از خود نشان داد و حتی در مقابل حاکمیت قرار گرفت و باز هم با خواسته‌های مردم همراهی کرد. شاه به برخی از علما که در مقایسه با مشروطه‌ی غربی او را اسلام‌پناه می‌دانستند و دولت او را بر دولت